خبر

وزیر امور خارجه در تشریح آخرین تحولات سیاست خارجی اعلام کرد

پذیرش بازرسان آژانس با تصمیم شورای‌عالی امنیت ملی خواهد بود

وزیر امور خارجه ایران اعلام کرد: «قانونی که مجلس شورای اسلامی درباره محدودیت همکاری با آژانس تصویب کرده، برای ما لازم‌الاجراست. قطع بازرسی‌ها، یکی از پیامدهای همین قانون بود که با حمله به تأسیسات هسته‌ای، عملاً محقق شد.» سیدعباس عراقچی پنجشنبه‌شب با حضور در گفت‌وگوی ویژه خبری به تشریح تحولاتی پرداخت که طی ۱۲ روز جنگ تجاوزکارانه رژیم صهیونیستی علیه ایران رخ داد. عراقچی با اشاره به تلاش طرف‌های غربی برای ازسرگیری بازرسی‌ها، افزود: «اصرار آنها برای اعزام بازرسان، به وضوح برای ارزیابی میزان خسارات است. اما پذیرش بازدید آنها باید در چهارچوب قانون و با تصمیم شورای‌عالی امنیت ملی باشد.» وزیر امور خارجه در بخش دیگری از سخنانش تأکید کرد که گزارش اخیر مدیرکل آژانس «غیرمنصفانه» و «سیاسی» بود: «این گزارش به موضوعاتی پرداخت که مربوط به ۲۰ تا ۲۵ سال پیش است، مانند اختلافات چند گرمی در مواد هسته‌ای. با همین گزارش، قطعنامه‌ای علیه ایران صادر شد که زمینه‌ساز حمله اسرائیل به تأسیسات ما شد.» او تأکید کرد که آژانس حتی پس از حمله، حاضر به محکومیت آن نشد: «نه آژانس و نه آقای گروسی، هیچ‌گاه این جنایت آشکار را محکوم نکردند. در حالی که قوانین بین‌المللی حمله به تأسیسات هسته‌ای را جرمی نابخشودنی می‌دانند.»

مسیر زمینی یک دیپلماسی

وزیر امور خارجه در روایت از سفرهای اخیر خود از دیدار با وزرای خارجه اروپایی گفت: «تماس تلفنی مشترک آنها با من بیش از یک ساعت طول کشید. بعد توافق کردیم که حضوری صحبت کنیم. من به دلیل ممنوعیت‌های پروازی، با خودرو به ترکیه رفتم و از استانبول با هواپیمای خودمان به ژنو پرواز کردیم.»

او مسیر بعدی را هم روایت کرد: «از ژنو به استانبول بازگشتیم، در اجلاس وزرای خارجه شرکت کردیم، به مسکو رفتیم و در نهایت با پرواز به عشق‌آباد رسیدیم. از آنجا هم با خودرو به تهران بازگشتم.»

دیپلماسی پس از جنگ؛ با منطق مقاومت

وزیر امور خارجه با اشاره به تغییر شرایط پس از جنگ اخیر، گفت: «واقعیت‌ها عوض شده‌اند. نمی‌توان به شرایط قبل بازگشت. تخریب تأسیسات، شهدا و تجربه مقاومت مردم ایران در ۱۲ روز اخیر، همه اینها مؤلفه‌های جدیدی برای سیاست خارجی ما هستند.» او افزود: «از این پس دیپلماسی ما شکل تازه‌ای خواهد داشت. ما شناخت دقیق‌تری از همراهان و مخالفان داریم و این برای آرایش جدید دیپلماتیک ضروری است.»

میز مذاکره با چه ضمانتی؟

وزیر امور خارجه با اشاره به تجربه شکست مذاکرات گفت: «ما با آمریکا مذاکره کردیم، اسرائیل میز را شکست. ما اروپا مذاکره کردیم، آمریکا آن را نابود کرد. حالا وقتی می‌گویند برگردیم به میز مذاکره، باید بگویند کدام میز؟ و با چه مشخصاتی؟»

او تأکید کرد که مذاکره به خودی خود نه خوب است و نه بد: «گاهی باید وارد شد، گاهی نباید. اما در هر حال، معیار ما صرفاً منافع ملی است.»

آتش‌بس یا توقف اسرائیل از سر استیصال؟

عراقچی درباره چرایی عدم استفاده از واژه «آتش‌بس» توضیح داد: «ما گفتیم اگر دشمن بدون پیش‌شرط متوقف شود، ما هم واکنش‌مان را متوقف می‌کنیم. آنها ساعت ۴ صبح اعلام کردند حمله‌ای نخواهند داشت، ما هم اعلام کردیم ادامه نمی‌دهیم. اما این آتش‌بس نیست، چون هیچ مذاکره‌ای در کار نبوده است.» او به روایت برخی رسانه‌ها مبنی بر وجود میانجی‌گری آمریکا واکنش نشان داد و گفت: «هیچ‌یک از آنها حقیقت ندارد. رژیم صهیونیستی از سر استیصال عقب‌نشینی کرد.»

دیپلماسی ادامه دارد

وزیر امور خارجه دیپلماسی پس از جنگ را «بازتعریف منافع ملی در شرایطی جدید» دانسته و با تأکید مجدد بر اینکه مهم، منافع ایران است، گفت: «مذاکره فقط به این معنا نیست که حتماً یک توافقی در آن حاصل شود. مذاکره می‌تواند در شرایط مختلف و به دلایل مختلف صورت بگیرد و کشورها با محاسبه هزینه و فایده‌ای که مذاکره برایشان دارد، وارد آن می‌شوند یا نمی‌شوند. من نمی‌گویم که حتماً باید وارد مذاکره شد؛ چرا که بعضی وقت‌ها اقتضا می‌کند که وارد مذاکره نشویم، و گاهی نیز اقتضا دارد که مذاکره به تأخیر انداخته شود. مهم، منافع و مصلحت کشور است. مصلحت کشور چگونه اقتضا می‌کند؟ بر اساس آن طراحی می‌شود که مذاکره انجام شود یا نشود، زودتر انجام شود یا دیرتر، چگونه انجام شود، با چه محورهایی انجام شود. بله، ما یک تجربه بسیار سنگین با آمریکایی‌ها داریم؛ اینکه آنها در میانه مذاکره، به خود مذاکره خیانت کردند. این تجربه قطعاً در تصمیم‌گیری‌های بعدی ما تأثیرگذار خواهد بود. اما آن تصمیم‌گیری، نهایتاً بر اساس مصلحت مردم ایران گرفته خواهد شد، نه بر اساس احساسات، و نه بر اساس هیچ ملاحظه سطحی یا زودگذر دیگر.»

اساتید دانشگاه و دیپلمات های سابق در گفت‌وگو با «ایران» راهبرد سیاست خارجی ایران در چند دهه اخیر را بررسی کردند

«تنهایی استراتژیک» انتخاب یا تقدیر تاریخ؟

سیاست خارجی

مریم سالاری/ در دل منطقه‌ای که نقشه‌اش هر روز با خون و نفت و رقابت بازنویسی می‌شود، جمهوری اسلامی ایران در مسیر متفاوتی حرکت کرده است؛ مسیری که برخی آن را «تنهایی راهبردی» می‌نامند؛ مفهومی پیچیده‌تر از انزوا و عمیق‌تر از بی‌اتحادی. ایران نه کشوری منزوی است و نه بی‌خبر از تحولات جهانی. برعکس، در کانون بحران‌ها و معادلات امنیتی خاورمیانه همچنان استوار ایستاده است اما با پرسشی که پیش روی آن مطرح است؛ آیا واقعاً تنهاست و نیازمند بازتعریف محاسبه راهبردی؟

نظریه‌پردازان «تنهایی راهبردی» معتقدند که ایران نه به دلیل اشتباهات سیاستی، بلکه به‌خاطر ویژگی‌های ساختاری همچون زبان فارسی، مذهب شیعه و موقعیت جغرافیایی خاصش هیچ گاه نمی‌تواند در مدار ائتلاف‌های بزرگ قدرت‌های جهانی جای بگیرد. از نگاه آن‌ها، قدرت‌های بزرگ منطقه، ایران را بخشی از پروژه‌های استراتژیک خود نمی‌دانند. در نتیجه، ایران ناگزیر است به خود متکی باشد و مسیر اقتدار را از درون، با تقویت توان داخلی و افزایش مشروعیت مردمی بپیماید. برخلاف برداشت رایج از «تنهایی راهبردی» به مثابه نوعی انزوا، تحلیلگران ایرانی آن را فرصتی برای بازیگری مستقل در منطقه می‌دانند. آنها معتقدند تجربه تاریخی ایران، از عهد قاجار تا امروز، آکنده از بدعهدی قدرت‌های بزرگ بوده؛ از روسیه و بریتانیا گرفته تا امروز آمریکا و حتی روسیه و چین. در این نگاه، ایران هرگز نمی‌تواند بر «دیگری» تکیه کند، چراکه «دیگری» همیشه با معیارهای خود پیمان می‌بندد و می‌شکند.

اما این دیدگاه، با پرسش‌های مهم‌تری نیز روبه روست: آیا تنهایی انتخاب بوده یا تقدیر؟ آیا از امتناع آگاهانه در ورود به ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، می‌توان گذر کرد؟ و مهم‌تر اینکه آیا زمان بازاندیشی در دکترین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران فرانرسیده است؟

در همین راستا، شماری از استادان دانشگاه و تحلیلگران ژئوپولیتیک، در یادداشت‌هایی اختصاصی برای «ایران»، این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند. به اعتقاد برخی، سیاست خارجی نه بر اساس جبر جغرافیا بلکه بر مبنای انتخابی بلندمدت طراحی شده است؛ انتخابی که تنهایی را نه یک بحران که یک موضع اقتدار می‌داند.

اما اساتیدی دیگر «تنهایی استراتژیک» را الگویی برای فهم رفتار منطقه‌ای ایران می‌دانند و معتقدند سیاست خارجی هر کشور بازتابی از استراتژی کلان آن کشور در عرصه ژئوپلیتیک است؛ یعنی راهبردهایی که متناسب با منابع، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های موجود شکل می‌گیرند.

تنهایی استراتژیک: ژئوپلیتیک، گفتمان یا انتخاب آگاهانه؟

یادداشت

سید جلال دهقانی فیروزآبادی
استاد روابط بین‌الملل دانشگاه

یکی از مباحث کلیدی در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مفهوم «تنهایی استراتژیک» است؛ مفهومی که در فضای فکری و نظری سیاست بین‌الملل محل مناقشه است و می‌توان آن را از دو منظر متفاوت مورد بررسی قرار داد.

نخستین رویکرد، تنهایی ایران را نتیجه الزامات و مقتضیات ژئوپلیتیکی آن می‌داند. این دیدگاه بر این باور است که موقعیت جغرافیایی ایران، فرهنگ و زبان خاص، ترکیب مذهبی و نژادی و نیز جایگاه منطقه‌ای کشور، به شکلی ذاتی باعث انزوای ایران در نظام بین‌الملل شده است. اما این دیدگاه با نقدهای جدی مواجه است. مهم‌ترین ایراد آن، ابهام مفهومی در تعریف «تنهایی استراتژیک» است. آیا منظور نداشتن متحد راهبردی است؟ یا استقلال در طراحی راهبردها بدون اتکا به قدرت‌های بزرگ؟ یا شاید منظور نداشتن «متحد طبیعی» در محیط پیرامونی است؟ این عدم شفافیت در تعریف، خود به تضعیف انسجام نظری این دیدگاه می‌انجامد. افزون بر این، نگاه جبرباورانه به موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، عملاً عاملیت انسانی و نقش «کارگزار» ایرانی در تصمیم‌سازی‌های سیاست خارجی را نادیده می‌گیرد. چنین دیدگاهی نوعی نگاه ایستا و غیرتاریخی به موقعیت ایران دارد که گویی سرنوشت ژئوپلیتیکی آن را یک‌بار برای همیشه رقم زده است. همچنین، می‌توان ادعا کرد که این دیدگاه متأثر از نوعی استثناگرایی ایرانی نیز هست؛ استثناگرایی‌ای که ایران را دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی می‌داند که آن را از دیگر کشورهای منطقه جدا می‌سازد؛ چه از حیث زبان و قومیت، چه از حیث مذهب.

در نقطه مقابل، دیدگاه دوم بر این باور است که تنهایی استراتژیک ایران، نتیجه نظام سیاسی، گفتمان حاکم و جهت‌گیری آگاهانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. این نگاه، پدیده مورد بحث را نه ذاتی، بلکه برساخته سیاسی و گفتمانی می‌داند. شواهد متعددی برای این دیدگاه وجود دارد.

ایران پس از انقلاب، هیچ‌گاه وارد اتحادهای استراتژیک با قدرت‌های بزرگ نشده و حتی در توافقات راهبردی خود با کشورهایی نظیر روسیه و چین، بندهای مرتبط با اتحاد نظامی و تعهد دفاعی را وارد نکرده است. این خود، نشانه‌ای است از عدم تمایل یا ترجیح آگاهانه جمهوری اسلامی برای حفظ استقلال راهبردی و عدم وابستگی به قدرت‌های بزرگ، در چهارچوب سیاست «نه شرقی، نه غربی».

افزون بر این، ایران در ساختار ژئوپلیتیکی فعلی خود، دارای فرصت‌های متعددی برای ائتلاف‌سازی است. تنوع همسایگان، حضور در چندین حوزه ژئوپلیتیکی همچون خلیج فارس، آسیای جنوب غربی، قفقاز و جهان اسلام، همچنین تعدد پیوندهای مذهبی، فرهنگی و زبانی، به جمهوری اسلامی این امکان را داده است که در شرایطی خاص، ائتلاف‌های راهبردی منطقه‌ای (مانند محور مقاومت) ایجاد کند. این دستاوردها، خود نقض عملی دیدگاه جبرگرایانه نسبت به انزوای ذاتی ایران هستند.

در این میان، باید توجه داشت که داشتن متحد استراتژیک، الزاماً وابسته به موقعیت جغرافیایی یا شباهت‌های فرهنگی نیست. تعریف اتحاد راهبردی، تابع منافع وجودی و حیاتی مشترک میان دو کشور است؛ نه صرفاً عوامل ساختاری یا فرهنگی. نمونه اتحاد آمریکا با عربستان سعودی، بدون اشتراکات سیاسی یا فرهنگی عمیق، مؤید این ادعاست.

آنچه ایران را در مسیر تنهایی راهبردی قرار داده، بیش از هر چیز یک انتخاب سیاسی - گفتمانی و خودخواسته بوده است. پرسش مهم‌اکنون، بویژه در فضای پساجنگ، آن است که آیا جمهوری اسلامی ایران نیازمند بازنگری در این راهبرد است؟ و اگر آری، آیا شرایط برای ورود به یک اتحاد استراتژیک بر اساس اشتراک منافع حیاتی با قدرت‌های بزرگ فراهم شده است؟

منطق تنهایی

محسن بهاروند
معاون حقوقی اسبق وزارت امور خارجه

ایده «تنهایی استراتژیک ایران» در سال‌های اخیر به یکی از مفاهیم رایج در گفتمان سیاست خارجی بدل شده است. برخی این وضعیت را نوعی سرنوشت محتوم جغرافیایی، فرهنگی یا تاریخی دانسته‌اند؛ موقعیتی که ایران به دلیل شیعه بودن، فارسی زبان بودن یا موقعیت جغرافیایی‌اش ناگزیر از آن است. از این منظر، انزوا امری اجتناب ناپذیر تلقی می‌شود و در نتیجه، تأکید بر خودیاری و اتکا به ظرفیت‌های بومی، بویژه در حوزه دفاعی و امنیتی به تنها راهکار ممکن تبدیل شده است.

در نقطه مقابل آن، این دیدگاه وجود دارد که تنهایی استراتژیک، نه یک وضعیت طبیعی بلکه برآیند مستقیم تصمیم‌ها و الگوهای سیاستی مشخص در طول دهه‌های گذشته است. از این منظر سیاست خارجی، نه نتیجه جبر جغرافیایی بلکه سازه‌ای سیاسی و برساخته است؛ چیزی که دولت‌ها می‌توانند آن را طراحی، اصلاح و بازتعریف کنند.

ایران پس از انقلاب اسلامی، در مقاطع مختلف، از بسیاری ائتلاف‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای فاصله گرفته است. خروج از پیمان سنتو، کاهش تعامل با کشورهای عربی خلیج فارس و بی‌اعتمادی گسترده نسبت به نهادهای بین‌المللی، بخشی از این روند بوده است. این تصمیم‌ها، ایجاد اجماع‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را دشوار کرده است. هرچند منطق تنهایی استراتژیک بر پایه مؤلفه‌هایی غیرقابل انکار از جمله موقعیت منحصر بفرد جغرافیایی، مذهبی و... استوار بوده است اما روند تحولات بویژه در سال‌های اخیر این واقعیت ناگزیر را آشکار کرد که بدون پیوندهای راهبردی، هیچ کشوری در بزنگاه‌های امنیتی نمی‌تواند بر حمایت واقعی خارجی حساب کند. انتظار اینکه دیگران در غیاب منافع مشترک یا پیوندهای نهادی، در لحظات حساس به یاری کشور بشتابند، محاسبه چندان متقنی نیست.

راه برون‌رفت از این وضعیت، در بازتعریف عقلانی جایگاه ایران در نظم منطقه‌ای و جهانی است. این بازتعریف باید بر پایه شناخت واقع‌بینانه از ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها، منافع ملی و مختصات ژئوپلیتیک صورت گیرد.

سیاست خارجی مؤثر، باید دیوار را بشکند، از مشارکت در ترتیبات منطقه‌ای استقبال کند و به‌جای هزینه‌کرد گسترده در حوزه‌هایی دوردست و بی‌نتیجه، بر سرمایه‌گذاری راهبردی پیرامون منطقه‌ای خود متمرکز شود.

در نهایت، مهارت در حکمرانی، بویژه در عرصه سیاست خارجی، در این است که کشور را از ورود به بحران‌های پرهزینه باز دارد. دیپلماسی کارآمد، تنها با بازسازی اعتماد منطقه‌ای، تعریف دقیق منافع ملی و پذیرش قاعده بازی جهانی ممکن خواهد بود. تنهایی، اگر انتخاب شود، می‌تواند پرهزینه‌ترین گزینه باشد.

یک انتخاب سیاستی

کوروش احمدی
دیپلمات اسبق ایران در سازمان ملل

من هیچ اعتقادی به ایده یا تز «تنهایی استراتژیک ایران» ندارم. کسانی که این مفهوم را مطرح کرده‌اند، بر نوعی جبر جغرافیایی تأکید دارند؛ جبری که ناشی از قرار گرفتن ایران در یک محیط جغرافیایی خاص است. در کنار این، به جبر جمعیتی نیز اشاره می‌شود؛ جمعیتی که به‌زعم آن‌ها، مانع شکل‌گیری مراودات و ائتلاف‌های منطقه‌ای برای ایران شده است. آنان استدلال می‌کنند که چون ایران کشور فارسی‌زبان و عمدتاً شیعه‌مذهب است و در منطقه، کشورهای هم‌زبان و هم‌مذهب اندکی وجود دارد، دچار انزوای طبیعی شده است. اما این استدلال از اساس فاقد موضوعیت است.

در واقع، بسیاری از کشورهایی که امروز نقش‌آفرینان اصلی در عرصه بین‌المللی هستند، در منطقه خود تنها بوده‌اند. هند نمونه‌ای از این کشورهاست که در محیط پیرامونی خود، از نظر زبانی، دینی و فرهنگی، شرایط منحصربه فردی دارد. آلمان و فرانسه نیز پیش از همگرایی اروپایی، در منطقه خود تنها بودند. بریتانیا، پیش از آنکه مجموعه‌ای از متحدان آنگلوساکسون نظیر آمریکا، استرالیا و نیوزیلند را در چهارچوب پیمان‌ها و نهادهای مشترک شکل دهد، کشوری بود که به تنهایی در نظام بین‌الملل ایفای نقش می‌کرد.

بر این اساس، ویژگی‌های جمعیتی هیچ‌گاه به‌تنهایی عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری انزوا یا ائتلاف نبوده‌اند. آنچه چنین مسیری را ترسیم می‌کند، در واقع نوع انتخاب‌های سیاستی کشورهاست. سیاست خارجی است که می‌تواند به شکل‌گیری اتحادها، بلوک‌ها یا ائتلاف‌ها منجر شود یا در برابر آنها مانع ایجاد کند. بنابراین، به‌جای جبرگرایی جغرافیایی یا فرهنگی، باید بر نقش عاملیت سیاسی تأکید کرد.

از سوی دیگر، تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که ایران هرگز در موقعیت استراتژیک منزوی مطلق قرار نداشته است. در دوران صفویه، ایران در مواجهه با دشمن مشترک، یعنی امپراطوری عثمانی، به ائتلاف با قدرت‌های غربی روی آورد. در دوره پهلوی اول نیز ایران روابط نزدیک و گسترده‌ای با آلمان داشت؛ روابطی که هم ابعاد اقتصادی داشت، هم امنیتی و هم نظامی. همزمان، روابط متعادلی با بریتانیا و روسیه حفظ شد.

اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ نه به‌خاطر انزوای استراتژیک ایران، بلکه به‌دلیل سوء مدیریت رضا شاه در تعاملات بین‌المللی بود. در همان زمان، ترکیه توانست با اتخاذ سیاستی فعال و هوشمندانه، از اشغال نیروهای متفقین جلوگیری کند. در واقع، رضا شاه فردی خودمحور بود و اطرافیانش نیز قدرت اظهار نظر و ابتکار عمل نداشتند. ایران، بر خلاف ترکیه، نتوانست در برابر فشار قدرت‌های جهانی، جایگاه خود را تثبیت کند و عملاً به پل پیروزی متفقین تبدیل شد.

در دوران پهلوی دوم نیز ایران در قالب موافقت‌نامه‌های متعددی چون پیمان بغداد یا همکاری‌های نظامی با آمریکا، به‌طور رسمی در ائتلاف‌های امنیتی تعریف شده بود. حتی در سال ۱۳۵۴ ایران و آمریکا موافقت‌نامه دفاعی متقابل امضا کردند و پیش از آن نیز غربی‌ها آمادگی فروش تمام سلاح‌های غیرهسته‌ای به ایران را اعلام کرده بودند. این سطح از روابط، نشان‌دهنده تعامل استراتژیک ایران با بلوک غرب بود، نه انزوای جغرافیایی یا فرهنگی.

نکته قابل تأمل دیگر آن است که کسانی که ایده «تنهایی استراتژیک» را مطرح می‌کنند، معمولاً بر این باورند که ایران هیچ‌گاه سنخیت معناداری با قدرت‌های جهانی یا کشورهای منطقه نداشته است. اما این گزاره نیز با فکت‌های تاریخی قابل رد است. نه تنها ایران در دوره‌هایی از تاریخ خود در مرکز اتحادهای نظامی قرار داشته، بلکه حتی توانسته در معادلات منطقه‌ای و جهانی نقش‌های کلیدی ایفا کند.

همچنین مقایسه با کشورهایی نظیر سوئیس نشان می‌دهد که تنها بودن یک کشور، نه حاصل جبر جغرافیا و جمعیت، بلکه نتیجه انتخاب‌های سیاستی است. سوئیس می‌تواند عضو ناتو یا اتحادیه اروپا باشد، اما بنا به رأی مردم و سیاست بی‌طرفی، تصمیم به خارج ماندن از این نهادها گرفته است.

این تصمیم نه بر اساس اجبار، بلکه بر مبنای محاسبه سیاسی صورت گرفته و به‌طور دوره‌ای نیز از طریق رفراندوم مورد بازنگری قرار می‌گیرد.

الگویی برای فهم رفتار منطقه‌ای ایران

عبدالرضا فرجی‌راد
استاد ژئوپولیتیک

سیاست خارجی هر کشور بازتابی از استراتژی کلان آن کشور در عرصه ژئوپلیتیک است؛ راهبردی که به دولت‌ها امکان می‌دهد سیاست خارجی خود را نه بر پایه آرزوها، بلکه بر اساس واقعیت‌های جغرافیایی، جمعیتی، اقتصادی و امنیتی تنظیم کنند. مفهوم «تنهایی استراتژیک» ایران، اغلب به مثابه یک واقعیت تاریخی و ساختاری طرح می‌شود؛ وضعیتی که بر اساس آن، ایران در تدوین، پیشبرد و اجرای راهبردهای کلان خود از امکان ائتلاف طبیعی و معنادار با قدرت‌های بزرگ جهانی بهره‌مند نیست. این انگاره می‌کوشد نشان دهد که ایران، خواه به صورت آگاهانه و با انتخابی ایدئولوژیک و خواه ناخواسته و از روی ناچاری، در منظومه ژئوپلیتیکی معاصر، بازیگری تنها و جداافتاده است. تأکید بر تنهایی ایران، معمولاً با ارجاع به رخدادهای کلیدی پس از انقلاب اسلامی همچون بحران گروگانگیری سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ و تداوم آن در قالب جنگ هشت‌ساله با عراق صورت‌بندی می‌شود. این وقایع عملاً امکان شکل‌گیری پیوندهای راهبردی با بلوک‌های قدرت را از میان بردند. از این مؤلفه جغرافیایی فراتر، تنهایی ایران در منطقه، با هویتی زبانی و مذهبی نیز تقویت شده است. ایران، به عنوان یگانه کشور عمدتاً فارسی‌زبان و با اکثریت شیعه، در بستری از کشورهای عرب‌زبان، ترک‌زبان و اهل سنت قرار دارد. این تمایز هویتی، از منظر تئوری‌پردازان تنهایی استراتژیک، مزید بر علت شده تا ایران نتواند در محیط پیرامونی خود، شبکه‌ای از اتحادهای طبیعی و هم‌سرنوشت پدید آورد. بنابراین پیامد چنین وضعیتی آن است که ایران ناگزیر از برون‌افکنی دفاعی است؛ به این معنا که دفاع از امنیت ملی، نه در نقطه صفر مرزی، بلکه در عمق استراتژیک خارج از مرزهای رسمی کشور باید تعریف شود. بنابراین با وجود این گزاره‌های جبرگرایانه، ایران نیازمند بازتعریف سیاست خارجی خود بر اساس یک الگوی علمی، واقع‌بینانه و منطبق با توانایی‌های بالفعل و بالقوه است. تعریف دقیق از موقعیت منطقه‌ای، شناخت محدودیت‌ها، اولویت‌بندی همسایگان و پرهیز از ماجراجویی‌های پرهزینه، پیش‌شرط‌های رسیدن به یک سیاست خارجی پایدار و مؤثرند. سیاست خارجی موفق نه از توهم قدرت، بلکه از واقع‌بینی و خرد راهبردی آغاز می‌شود.

محدودیت‌های ساختاری نظم جهانی

شهروز شریعتی
استاد دانشگاه

«تنهایی» ایران، به معنای فقدان پیوندهای مؤثر و پایدار با بلوک‌های قدرت جهانی و ائتلاف‌های منطقه‌ای است و این شرایط صرف نظر از انگاره‌های فلسفی حق و باطل، ایران را به کشوری تا حد زیادی تنها در ساختار نظم بین‌المللی موجود جهان تبدیل کرده است. درک این تنهایی نیازمند بررسی لایه‌های مختلف سیاست خارجی ایران و واکنش محیط بین‌المللی به آن است. ایران در نقطه‌ای واقع شده که همواره میان قدرت‌های جهانی (شرق و غرب) و قدرت‌های منطقه‌ای (عربستان، ترکیه، اسرائیل) قرار گرفته و همین موقعیت، آن را در معرض تهدید مداوم قرار داده است. ایران همسایگانی دارد که یا با آن رقابت تاریخی دارند یا وابسته به بلوک‌های رقیب‌اند. در همین راستا قدرت‌های جهانی در طول تاریخ، نه تنها به ایران کمک نکرده‌اند، بلکه در بزنگاه‌های مهم (جنگ جهانی دوم، ملی شدن نفت، جنگ تحمیلی)، ایران را تنها گذاشته یا حتی علیه آن عمل کرده‌اند. تجربه بدعهدی غرب (آمریکا، اروپا) و دوگانگی رفتار روسیه و چین، این احساس را تشدید کرده که هیچ قدرتی نمی‌تواند شریک استراتژیک قابل اعتمادی برای ایران باشد. در همین چهارچوب، دیدگاهی معتقد است ایران باید بر خودکفایی در امنیت، اقتصاد و سیاست خارجی تکیه کند و تقویت توان داخلی و رابطه متقابل دولت- ملت را به پایه‌های واقعی امنیت ملی و سیاست خارجی تبدیل کند. از این منظر «تنهایی استراتژیک» نه یک نقص، بلکه واقعیتی گریزناپذیر است. ایران نه منزوی است و نه غیر فعال، بلکه در کانون بحران‌ها، بدون تکیه به هیچ قدرت خارجی، بازیگری مستقل را پی گرفته است. در چنین فضایی در سطح ساختاری، نظام بین‌الملل بر پایه نظم لیبرال-غربی شکل گرفته که در آن قواعد، نهادها و سازوکارها عمدتاً تحت تأثیر قدرت‌های غربی به‌ویژه ایالات متحده طراحی شده‌اند. این درحالی است که ایران با انتخاب سیاست «مقاومت» در برابر هژمونی آمریکا، خود را در موقعیتی قرار داده که ورود به این نظم را مستلزم مصالحه‌هایی می‌داند که با اصول انقلابی در تضاد است. در مجموع، تنهایی راهبردی ایران نه صرفاً محصول فشارهای خارجی، بلکه حاصل تعامل پیچیده میان انتخاب‌های راهبردی در سیاست خارجی، محدودیت‌های ساختاری نظم جهانی، چالش‌های منطقه‌ای و کاستی‌های داخلی است. عبور از این وضعیت، مستلزم بازتعریف مفاهیم منافع ملی، دیپلماسی هوشمند و اجماع داخلی است؛ امری که بدون تصمیم‌های سخت، محاسبات دقیق راهبردی و آینده‌پژوهی، دور از دسترس خواهد بود.